

نویسنده: جفری . اس تی . کلار (Jeffrey St Clair).
منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2026-04-24».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

« یک نکته‌ی کوچک:» علم نازی به غرب می‌رود

*“A Picayune Detail:” Nazi Science Heads
West*



ورنر فون براون (باکت و شلوار) به همراه رهبری ورماخت در پینموند، بیرون از
اردوگاه کار اجباری نازی‌ها برای موشک‌های V-1 و V-2.

همزمان با عبور نیروهای متفقین از کانال مانش در جریان تهاجم روز (D) در
ژوئن (۱۹۴۴)، حدود (10000) افسر اطلاعاتی معروف به نیروهای «T درست پشت

سرگردان‌های پیشرو بودند. ماموریت آنها: دستگیری متخصصان مهمات، تکنسین‌ها، دانشمندان آلمانی و مواد تحقیقاتی آنها، به همراه دانشمندان فرانسوی که با نازی‌ها همکاری کرده بودند. به زودی تعداد قابل توجهی از این دانشمندان دستگیر و در اردوگاهی به نام Dustbin قرار گرفتند. در برنامه‌ریزی اولیه برای این ماموریت، عامل اصلی این دیدگاه بود که تجهیزات نظامی آلمان - تانک‌ها، جت‌ها، موشک‌ها و غیره - از نظر فنی برتر هستند و متفقیان می‌توانند به سرعت دانشمندان، تکنسین‌ها و مهندسان اسیر شده را برای جبران عقب‌ماندگی خود، توجیه کنند.

سپس، در دسامبر «۱۹۴۴»، بیل دانوان، رئیس (OSS)، و آلن دالس، رئیس عملیات اطلاعاتی (OSS) در اروپا که از سوئیس فعالیت می‌کردند، اکیداً از فرانکلین روزولت خواستند طرحی را تصویب کند که به افسران اطلاعاتی، دانشمندان و صنعتگران نازی اجازه می‌داد «پس از جنگ اجازه ورود به ایالات متحده و سپرده‌گذاری در آرمی‌دانشان در یک بانک آمریکایی و موارد مشابه را داشته باشند». فرانکلین روزولت به سرعت این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «ما انتظار داریم تعداد آلمانی‌هایی که مشتاق نجات جان و مال خود هستند به سرعت افزایش یابد. در میان آنها ممکن است برخی باشند که باید به درستی به جرم جنایات جنگی محاکمه شوند یا حداقل به دلیل مشارکت فعال در فعالیت‌های نازی دستگیر شوند. حتی با وجود کنترل‌های لازم که شما به آنها اشاره کردید، من آماده نیستم که اجازه ارائه ضمانت‌ها را بدهم.»

اما این وتوی (Veto) ریاست جمهوری حتی در زمان تدوین، بی‌اثر بود. عملیات اورکست قطعاً تا ژوئیه ۱۹۴۵ در حال انجام بود و توسط ستاد مشترک ارتش تصویب شد تا ۳۵۰ دانشمند آلمانی، از جمله ورنر فون براون و تیم موشک V2 او، طراحان سلاح‌های شیمیایی و مهندسان توپخانه و زیردریایی را به ایالات متحده بیاورد. ممنوعیت نظری برای واردات نازی‌ها وجود داشت، اما این ممنوعیت به اندازه فرمان روزولت توخالی بود. محموله اورکست شامل نازی‌ها و افسران بدنام اس‌اس مانند فون براون، دکتر هربرت اکستر، دکتر آرتور رودولف و گنورگ ریچکی بود. تیم فون براون از نیروی کار اجباری اردوگاه کار اجباری دورا استفاده کرده بود و زندانیان را در مجتمع میتلورک تا سرحد مرگ به کار گرفته بود: بیش از 20000 نفر از خستگی و گرسنگی جان خود را از دست داده بودند. ریچکی، سرپرست برده‌داران، بود. در تلافی خرابکاری در کارخانه موشک‌سازی - زندانیان روی تجهیزات الکتریکی ادرار می‌کردند و باعث نقص‌های چشمگیر می‌شدند - ریچکی آنها را دوازده نفر را همزمان از جرثقیل‌های کارخانه آویزان می‌کرد و چوب‌های چوبی را در دهانشان فرو می‌کرد تا صدای گریه‌شان را خفه کند. در خود اردوگاه دورا، او کودکان را دهان‌های بی‌فایده می‌دانست و به نگهبانان اس‌اس دستور می‌داد که آنها را با چماق بکشند تا بمیرند، که این کار را کردند.

این سابقه مانع از انتقال سریع ریچکی به ایالات متحده نشد، جایی که او در رایت فیلد، پایگاه نیروی هوایی ارتش در نزدیکی دیتون، اوهاйо، مستقر شد. ریچکی به نظارت بر امنیت ده‌ها نازی دیگر که اکنون تحقیقات خود را برای ایالات متحده دنبال می‌کردند،

پرداخت. همچنین وظیفه ترجمه تمام سوابق کارخانه میتلورک به او محول شد. بنابراین او فرصتی داشت که از آن نهایت استفاده را برد تا هرگونه مدرکی را که برای همکاری و خودش خطرناک بود، از بین ببرد.



عکسی از دستگیری گئورگ ریخی در سال ۱۹۴۷ به دلیل نقشش در اداره میتلورک، اردوگاه کار اجباری نازی‌ها که موشک‌های V-1 و V-2 تولید می‌کرد

تا سال ۱۹۴۷، به دلیل ستون‌نویس درو پیرسون، به اندازه کافی نگرانی عمومی وجود داشت که محاکمه ریچکی و چند نفر دیگر به اتهام جنایات جنگی صورتی لازم باشد. ریچکی به آلمان غربی بازگردانده شد و تحت نظارت ارتش ایالات متحده، محاکمه‌ای مخفی را پشت سر گذاشت. ارتش آمریکا دلایل زیادی برای تبرئه ریچکی داشت، زیرا محکومیت آنها فاش می‌کرد که کل تیم میتلورک که اکنون در ایالات متحده هستند، در استفاده از برده داری و شکنجه و کشتار اسیران جنگی همدست بوده‌اند و بنابراین به جنایات جنگی نیز متهم هستند. بنابراین، ارتش با مخفی نگه داشتن سوابقی که اکنون در ایالات متحده هستند و همچنین با جلوگیری از هرگونه بازجویی از فون براون و دیگران از دیتون، در محاکمه ریچکی اختلال ایجاد کرد: ریچکی تبرئه شد. با این حال، از آنجا که برخی از مدارک دادگاه، رودولف، فون براون و والتر دورنبرگر را درگیر می‌کرد، کل سوابق طبقه‌بندی و به مدت چهار سال مخفی نگه داشته شد و در نتیجه شواهدی که می‌توانست کل تیم موشکی را به دار آویخته کند، دفن شد.

افسران ارتش ایالات متحده حقیقت را می‌دانستند. در ابتدا، استخدام جنایتکاران جنگی آلمانی به عنوان ضرورتی برای ادامه جنگ علیه ژاپن توجیه می‌شد. بعدها، توجیه اخلاقی به شکل توسل به «غرامت فکری» یا، همانطور که ستاد مشترک ارتش بیان کرد، به عنوان «نوعی استثمار ذهن‌های برگزیده و نادر که ما مایل به استفاده از بهره‌وری فکری مداوم آنها هستیم» درآمد. تأیید این موضع منجرکننده از سوی هیئتی از آکا‌دمی ملی علوم صورت گرفت که این موضع دانشگاهی را اتخاذ کردند که دانشمندان آلمانی به نحوی با تبدیل شدن به «جزیره‌ای از ناهماهنگی در بدنه سیاسی نازی شده» از سرایت نازی‌ها طفره رفته‌اند، بیانی‌های که فون براون، ریچکی و دیگر برده‌داران باید عمیقاً از آن قدردانی کرده باشند.

تا سال ۱۹۴۶، منطقی مبتنی بر استراتژی جنگ سرد اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. نازی‌ها در مبارزه با کمونیسم مورد نیاز بودند و قطعاً باید توانایی‌های آنها از شوروی‌ها دریغ می‌شد. در سپتامبر ۱۹۴۶، رئیس جمهور هری ترومن پروژه Paperclip الهام گرفته از دالس را تصویب کرد که مأموریت آن آوردن حداقل ۱۰۰۰ دانشمند نازی به ایالات متحده بود. در میان آنها بسیاری از شرورترین جنایتکاران جنگ حضور داشتند: پزشکانی از اردوگاه کار اجباری داخائو بودند که با قرار دادن زندانیان در آزمایش‌های ارتفاع بالا، آنها را کشته بودند، قربانیان خود را منجمد کرده و دوزهای زیادی آب نمک به آنها داده بودند تا روند غرق شدن را بررسی کنند.

مهندسان سلاح‌های شیمیایی مانند کورت بلوم بودند که گاز اعصاب سارین را روی زندانیان آشویتس آزمایش کرده بودند. پزشکانی بودند که با بردن زندانیان زن در راونزبروک و پر کردن زخم‌های آنها با کشت قانقاریا، خاک اره، گاز خردل و شیشه، سپس دوختن آنها و درمان برخی با دوزهای داروهای سولفا، در حالی که زمان‌بندی می‌کردند تا ببینند دیگران چقدر طول می‌کشد تا به موارد کشنده قانقاریا مبتلا شوند، باعث ایجاد آسیب‌های میدان جنگ می‌شدند.

از جمله اهداف برنامه استخدام Paperclip، هرمان بکر - فرایسنگ و کنراد شفر، نویسندگان مطالعه "تشنگی و رفع تشنگی در شرایط اضطراری در دریا" بودند. این مطالعه برای ابداع راه‌هایی برای طولانی‌تر کردن بقای خلبانانی که در آب سقوط می‌کردند، طراحی شده بود. برای این منظور، دو دانشمند از هاینریش هیملر درخواست «چهل سوژه آزمایشی سالم» از شبکه اردوگاه‌های کار اجباری رئیس اس اس کردند، تنها بحث بین دانشمندان این بود که آیا قربانیان تحقیق باید یهودی، کولی یا کمونیست باشند. این آزمایش‌ها در داخائو انجام شد. به این زندانیان، که اکثر آنها یهودی بودند، آب نمک از طریق لوله‌هایی به گلویشان تزریق می‌شد. به برخی دیگر آب نمک مستقیماً به رگ‌هایشان تزریق می‌شد. به نیمی از سوژه‌ها ترکیبی به نام برکاتیت داده شد که قرار بود آب نمک را خوش طعم‌تر کند، اگرچه هر دو دانشمند گمان می‌کردند که خود برکاتیت ظرف دو هفته به شدت سمی خواهد بود. آنها درست می‌گفتند. در طول آزمایش‌ها، پزشکان از سوزن‌های بلندی برای استخراج بافت کبد استفاده کردند. هیچ داروی بیهوشی داده نشد. همه

سوژه‌های تحقیق کردند. هم بکر - فریسنگ و هم شفر قراردادهای بلندمدتی تحت عنوان پیپرکلیپ دریافت کردند. شفر در نهایت به تگزاس رفت و در آنجا تحقیقات خود را در مورد «تشنگی و نمک‌زدایی از آب نمک» ادامه داد.



هرمان بکر-فریزینگ به عنوان متهم در دادگاه پرونده پزشکی در نورنبرگ

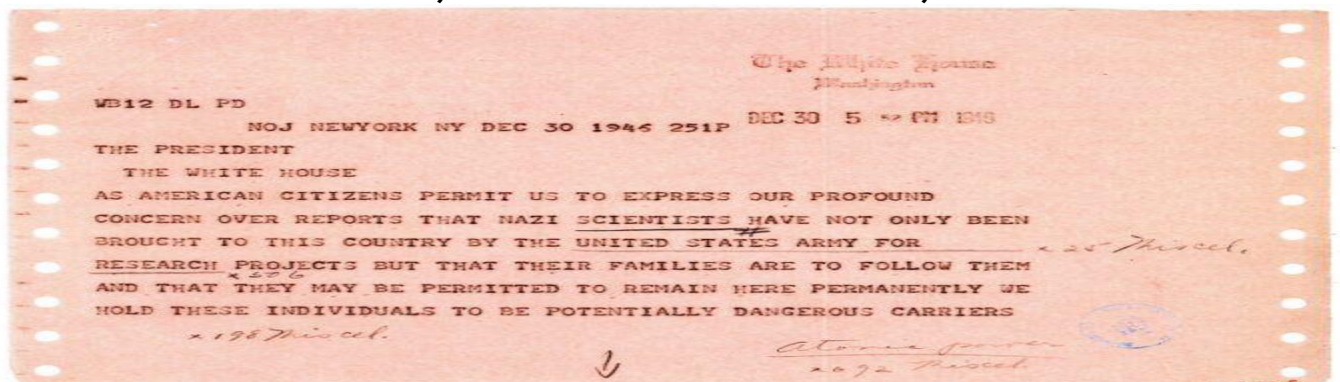
بکر- فریسنگ (Becker Freyseng) مسئولیت ویرایش مجموعه عظیم تحقیقات هوانوردی انجام شده توسط هم‌زمان نازی خود را برای نیروی هوایی ایالات متحده بر عهده گرفت. در این زمان، او ردیابی و در نورنبرگ محاکمه شده بود. این اثر چند جلدی با عنوان «پزشکی هوانوردی آلمان: جنگ جهانی دوم» سرانجام توسط نیروی هوایی ایالات متحده منتشر شد، به همراه مقدمه‌ای که بکر- فریسنگ از سلول زندان نورنبرگ خود نوشته بود. در این اثر از ذکر قربانیان انسانی این تحقیق صرف نظر شده بود و دانشمندان نازی به عنوان مردانی صادق و شریف «با شخصیتی آزاد و دانشگاهی» که تحت محدودیت‌های رایش سوم کار می‌کردند، مورد ستایش قرار گرفته بودند.

یکی از همکاران برجسته آنها دکتر زیگموند راشر بود که او نیز به داخائو منصوب شده بود. در سال (1941)؛ راشر به هیملر از نیاز حیاتی انجام آزمایش‌های ارتفاع بالا بر روی سوژه‌های انسانی اطلاع داد. راشر که در دوران تصدی خود در مؤسسه قیصر ویلهلم، یک محفظه ویژه کم فشار ساخته بود، از هیملر اجازه خواست تا «دو یا سه جنایتکار حرفه‌ای» را به بازداشتگاه خود تحویل دهد، اصطلاحی نازی برای یهودیان، اسرای جنگی روسی و اعضای مقاومت زیرزمینی لهستان. هیملر به سرعت موافقت کرد و آزمایش‌های راشر ظرف یک ماه در حال انجام بود.

قربانیان راشر در محفظه کم فشار او که ارتفاع تا (68000) فوت را شبیه سازی می کرد، حبس شدند. هشتاد نفر از خوکچه های هندی انسانی پس از نیم ساعت بدون اکسیژن ماندن در داخل محفظه جان باختند. ده ها نفر دیگر در حالت نیمه هوشیا ر از محفظه بیرون کشیده شدند و بلافاصله در خمره های آب یخ غرق شدند. راشر به سرعت سر آنها را شکافت تا بررسی کند که چند رگ خونی در مغز به دلیل آمبولی هوا پاره شده است. راشر از این آزمایش ها و کالبدشکافی ها فیلمبرداری کرد و فیلم ها را به همراه یادداشت های دقیق خود برای هیملر ارسال کرد. راشر نوشت: «بعضی آزمایش ها چنان فشاری به سر مردان وارد می کرد که دیوانه می شدند و موهای خود را می کشیدند تا این فشار را کاهش دهند. آنها با دست هایشان سر و صورت خود را پاره می کردند و فریاد می زدند تا فشار روی پرده گوش خود را کاهش دهند.» سوابق راشر توسط مأموران اطلاعاتی ایالات متحده جمع آوری و به نیروی هوایی تحویل داده شد.

مقامات اطلاعاتی ایالات متحده انتقاد افرادی مانند درو پیرسون را با تحقیر نگریستند. بوسکت وو، رئیس JOIA، گذشته نازی دانشمندان را به عنوان «یک نکته جزئی و بی اهمیت» رد کرد؛ ادامه محکوم کردن آنها به خاطر کارشان برای هیملر و هیملر صرفاً «کتک زدن به اسب مرده» بود. وو با سوء استفاده از ترس های آمریکا در مورد نیات استالین در اروپا، استدلال کرد که رها کردن دانشمندان نازی در آلمان «تهدید امنیتی بسیار بزرگتری برای این کشور نسبت به هرگونه وابستگی سابق نازی که ممکن است داشته باشند یا حتی هرگونه همدردی نازی که ممکن است هنوز داشته باشند، ایجاد می کند.»

عملگرایی مشابهی توسط یکی از همکاران وو، سرهنگ مونتی کون، رئیس بخش بهره برداری G-2، ابراز شد. کون گفت: «از نقطه نظر نظامی، ما می دانستیم که این افراد برای ما بسیار ارزشمند هستند فقط به آنچه که از تحقیقات آنها داریم فکر کنید تمام ماهواره های ما، هواپیماهای جت، موشک ها، تقریباً هر چیز دیگری.»



صفحه اول تلگرافی که در آن استخدام دانشمندان نازی تحت عملیات گیره کاغذ محکوم شده است، در 30 دسامبر 1946 توسط شورای مبارزه با عدم تحمل در آمریکا به رئیس جمهور هری اس. ترومن ارسال شد و توسط آلبرت انیشتین و دیگران امضا شده است

مأموران اطلاعاتی ایالات متحده چنان مجذوب مأموریت خود شده بودند که برای محافظت از نیروهای تازه استخدام شده خود در برابر بازرسان جنایی وزارت دادگستری ایالات متحده، به اقدامات خارق‌العاده‌ای دست زدند. یکی از نفرت‌انگیزترین موارد، پرونده‌ی امیل سالمون، محقق هوانوردی نازی، بود که در طول جنگ به آتش‌کشیدن کنیسه‌ای پر از زنان و کودکان یهودی کمک کرده بود. سالمون پس از محکومیت به جرایم توسط دادگاه نازی‌زدایی در آلمان، توسط مقامات آمریکایی در پایگاه نیروی هوایی رایت در اوهایو پناه داده شد.

نازی‌ها تنها دانشمندانی نبودند که پس از پایان جنگ جهانی دوم توسط مأموران اطلاعاتی ایالات متحده تحت تعقیب قرار گرفتند. در ژاپن، ارتش ایالات متحده دکتر شیرو ایشی، رئیس واحد جنگ بیولوژیکی ارتش امپراتوری ژاپن، را در فهرست حقوق‌بگیران خود قرار داد. دکتر ایشی طیف گسترده‌ای از عوامل بیولوژیکی و شیمیایی را علیه نیروهای چینی و متفقین به کار گرفته بود و همچنین یک مرکز تحقیقاتی بزرگ در منچوری را اداره می‌کرد، جایی که آزمایش‌های سلاح‌های بیولوژیکی را روی اسرای جنگی چینی، روسی و آمریکایی انجام می‌داد. ایشی زندانیان را به کزاز آلوده می‌کرد؛ به آنها گوجه‌فرنگی آغشته به حصبه می‌داد؛ کک‌های آلوده به طاعون تولید می‌کرد؛ زنان را به سیفلیس آلوده می‌کرد؛ و بمب‌های میکروبی را بر سر ده‌ها اسیر جنگی که به تیرک‌های چوبی بسته شده بودند، منفجر می‌کرد. در میان سایر جنایات، سوابق ایشی نشان می‌دهد که او اغلب "کالبدشکافی" قربانیان زنده انجام می‌داد. در معامله‌ای که توسط ژنرال داگلاس مک‌آرتور انجام شد، ایشی بیش از 10000 صفحه از "یافته‌های تحقیقاتی" خود را به ارتش ایالات متحده تحویل داد، از پیگرد قانونی به دلیل جنایات جنگی اجتناب کرد و برای سخنرانی در فورت دتریک، مرکز تحقیقات سلاح‌های بیولوژیکی ارتش ایالات متحده در نزدیکی فردریک، مریلند، دعوت شد.

طبق مفاد پبیرکلپ، رقابت شدیدی نه تنها بین متحدان زمان جنگ، بلکه بین سرویس‌های مختلف ایالات متحده - که همیشه وحشیانه‌ترین شکل نبرد بود - وجود داشت. کرتیس لمی نیروی هوایی تازه تأسیس ایالات متحده را به عنوان نیرویی که انقراض مجازی نیروی دریایی را تسریع می‌کند، حتمی می‌دید و فکر می‌کرد اگر بتواند تا حد امکان دانشمندان و مهندسان آلمانی را به دست آورد، این روند تسریع خواهد شد. از سوی دیگر، نیروی دریایی ایالات متحده نیز مشتاق بود تا تعداد جنایتکاران جنگی خود را به دام بیندازد. یکی از اولین افرادی که توسط نیروی دریایی دستگیر شد، دانشمندی نازی به نام تئودور بنزینگر بود. بنزینگر متخصص زخم‌های میدان نبرد بود، تخصصی که از طریق آزمایش‌های انفجاری انجام شده روی سوژه‌های انسانی در مراحل پایانی جنگ جهانی دوم به دست آورده بود. بنزینگر در نهایت با یک قرارداد دولتی پرسود به عنوان محقق در بیمارستان دریایی بتسدا در مریلند مشغول به کار شد.

نیروی دریایی از طریق مأموریت فنی خود در اروپا، به شدت در مسیر تحقیقات پیشرفته نازی‌ها در مورد تکنیک‌های بازجویی قرار گرفت. افسران اطلاعاتی نیروی

دریایی به زودی به مقالات تحقیقاتی نازی‌ها در مورد سرم‌های حقیقت‌یاب برخوردند، این تحقیق توسط دکتر کورت پلوتنر در اردوگاه کار اجباری داخائو انجام شده بود. پلوتنر به زندانیان یهودی و روسی دوزهای بالایی از مسکالین داده بود و مشاهده کرده بود که آنها رفتارهای اسکیزوفرنی از خود نشان می‌دهند. زندانیان شروع به صحبت آشکار در مورد نفرت خود از اسیرکنندگان آلمانی خود و بیان اظهارات اعترافی در مورد ساختار روانی خود کردند.



دکتر کورت فریدریش پلوتنر، پزشک نازی که آزمایش‌های انسانی روی یهودیان و اسرای جنگی شوروی در اردوگاه‌های کار اجباری آلمان انجام می‌داد و توسط سازمان سیا تحت پروژه بلوبرد استخدام شد

افسران اطلاعاتی آمریکا به گزارش‌های دکتر پلوتنر علاقه‌ی حرفه‌ای نشان دادند. OSS، اطلاعات نیروی دریایی و پرسنل امنیتی در پروژه منهن مدت‌ها بود که تحقیقات خود را در مورد چیزی که به عنوان TD یا «داروی حقیقت» شناخته می‌شد، انجام می‌دادند. همانطور که از توضیحات فصل ۵ در مورد استفاده‌ی افسر OSS، جورج ها نتر وایت از THC در مورد مافیا آگوستو دل گراسیو، به یاد خواهد آمد، آنها از سال ۱۹۴۲ در حال آزمایش TDها بودند. برخی از اولین سوژه‌ها افرادی بودند که در پروژه منهن کار می‌کردند. دوزهای THC به روش‌های مختلف به اهداف در پروژه منهن تزریق می‌شد،

با تزریق محلول THC مایع به غذا و نوشیدنی یا اشباع آن روی یک دستمال کاغذی. تیم امنیتی پروژه منهن با هیجان در یک یادداشت داخلی گزارش داد: «به نظر می‌رسد TD تمام بازدارندگی‌ها را کاهش می‌دهد و نواحی از مغز را که بر احتیاط و احتیاط فرد حاکم است، بی‌حس می‌کند. این ماده حواس را تشدید می‌کند و هرگونه ویژگی قوی فرد را آشکار می‌سازد.» اما مشکلی وجود داشت. دوزهای THC باعث استفراغ آزمودنی‌ها می‌شد و بازجویان هرگز نمی‌توانستند دانشمندان را وادار به افشای هیچ اطلاعاتی کنند، حتی با غلظت‌های اضافی دارو.

با خواندن گزارش‌های دکتر پلوتنر، افسران اطلاعات نیروی دریایی ایالات متحده کشف کردند که او با موفقیت بامسکالین به عنوان یک داروی تحریک‌کننده گفتار و حتی حقیقت، آزمایش‌هایی انجام داده است که بازجویان را قادر می‌سازد "حتی خصوصی‌ترین اسرار را از آزمودنی وقتی هوشمندانه سؤال پرسیده می‌شود، استخراج کنند." پلوتنر همچنین تحقیقات مفصلی در مورد پتانسیل مسکالین به عنوان یک عامل اصلاح رفتار یا کنترل ذهن انجام داد.

این اطلاعات به ویژه مورد توجه بوریس پاش، یکی از چهره‌های شوروتر در شخصیت‌های سیا در این مرحله اولیه، قرار گرفت. پاش یک مهاجر روسی به ایالات متحده بود که سال‌های انقلابی را در بدو تولد اتحاد جماهیر شوروی پشت سر گذاشته بود. در جنگ جهانی دوم، او در نهایت برای OSS کار کرد و امنیت پروژه منهن را بر عهده داشت، جایی که در میان سایر فعالیت‌ها، بر تحقیقات در مورد رابرت اوپنهاইمر نظارت داشت و بازجوی اصلی دانشمند اتمی مشهور بود، زمانی که دومی مظنون به کمک به افشای اسرار به اتحاد جماهیر شوروی بود.

پاش در مقام رئیس امنیت، بر استفاده جورج هانتروایت، افسر OSS، از THC علیه دانشمندان پروژه منهن نظارت داشت. در سال ۱۹۴۴، پاش توسط دونوان برای رهبری مأموریت آلسوس انتخاب شد، مأموریتی که برای دستگیری دانشمندان آلمانی که در تحقیقات سلاح‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی مشارکت داشتند، طرح شده بود. پاش در خانه یکی از دوستان قدیمی قبل از جنگ، دکتر یوجین فون هاگن، استاد دانشگاه استراسبورگ، جایی که بسیاری از دانشمندان نازی عضو هیئت علمی آن بودند، فروشگاه‌های راه اندازی کرد. پاش زمانی که دکتر در دانشگاه راکفلر در نیویورک در حال گذراندن دوره فرصت مطالعاتی بود و در مورد ویروس‌های گرمسیری تحقیق می‌کرد، با فون هاگن آشنا شده بود. وقتی فون هاگن در اوایل دهه (۱۹۳۰) به آلمان بازگشت، او و کورت بلوم به طور مشترک رئیس واحد سلاح‌های بیولوژیکی نازی‌ها شدند. فون هاگن بخش زیادی از جنگ را صرف آلوده کردن زندانیان یهودی در اردوگاه کار اجباری ناتزوایلر-اشتروتوف به بیماری‌هایی از جمله تب خالدار کرد. پاش که از فعالیت‌های دوست قدیمی‌اش در زمان جنگ دلسرد نشده بود، بلافاصله فون هاگن را در برنامه Paperclip قرار داد، جایی که او به مدت پنج سال برای دولت ایالات متحده کار کرد و در تحقیقات سلاح‌های میکروبی تخصص ارائه داد.



کورت بلوم به عنوان متهم در دادگاه پرونده پزشکی در نورنبرگ. بلوم تحقیقات سلاح‌های بیولوژیکی را روی زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری یهودیان انجام داد. پس از جنگ، او برای تیم MK-Ultra سازمان سیا و واحد سلاح‌های شیمیایی ارتش ایالات متحده کار کرد

فون هاگن پاش را با همکار سابقش بلوم، که او نیز به سرعت در برنامه‌ی گیره کاغذ ثبت نام کرده بود، در ارتباط قرار داد. زمانی که بلوم دستگیر و در نورنبرگ به جرم جنایات جنگی پزشکی، از جمله آلوده کردن عمدی صدها زندانی از نیروهای زیرزمینی لهستان به سل و طاعون خیارکی محاکمه شد، وقفه‌ای ناخوشایند ایجاد شد. اما خوشبختانه برای این مرد دانشمند نازی، اطلاعات ارتش ایالات متحده و OSS اسناد جرمی را که از طریق بازجویی به دست آورده بودند، پنهان کردند. این شواهد نه تنها گناه بلوم، بلکه نقش نظارتی او در ساخت یک آزمایشگاه CBW آلمانی برای آزمایش سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی برای استفاده بر روی نیروهای متفقین را نیز نشان می‌داد. بلوم فرار کرد.

در سال ۱۹۵۴، دو ماه پس از تبرئه بلوم، افسران اطلاعاتی ایالات متحده برای مصاحبه با او به آلمان سفر کردند. اچ. دبلیو. باچلر در یادداشتی به مافوق‌های خود، هدف از این سفر زیارتی را اینگونه توصیف کرد: «ما در آلمان دوستانی داریم، دوستان علمی، و این فرصتی است تا از ملاقات با آنها برای بحث در مورد مشکلات مختلف خود لذت ببریم.» در این جلسه، بلوم فهرستی از محققان سلاح‌های بیولوژیکی که در طول جنگ برای او کار کرده بودند را به باچلر داد و در مورد مسیرهای جدید و نویدبخش تحقیق در

مورد سلاح‌های کشتار جمعی بحث کرد. بلوم به زودی قرارداد جدیدی با شرکت Paperclip به مبلغ ۶۰۰۰ دلار در سال امضا کرد و به ایالات متحده پرواز کرد، جایی که وظایف خود را در کمپ کینگ، یک پایگاه نظامی در خارج از واشنگتن دی سی، آغاز کرد. در سال ۱۹۵۱، فون هاگن توسط مقامات فرانسوی دستگیر شد. با وجود تلاش‌های خستگی‌ناپذیر محافظان او در اطلاعات ایالات متحده، این پزشک به جرم جنایات جنگی محکوم و به بیست سال زندان محکوم شد.



وریس پاش، رئیس امنیت پروژه منهن و بعداً رئیس برنامه «شبکه‌های» سیا-PB-7، که آدم‌ربایی، بازجویی و ترور انجام می‌داد.

پاش، که اکنون در سازمان نوپای سیا مشغول به کار بود، از ماموریت «گیره کاغذ»، به ریاست شاخه برنامه ۷ رسید، جایی که علاقه مداوم او به تکنیک‌های بازجویی به وفور به کار گرفته شد. ماموریت شاخه برنامه ۷، که تنها در جلسات استماع سناتور فرانک چرچ در سال ۱۹۷۶ آشکار شد، نظارت بر آدم‌ربایی‌ها، بازجویی‌ها و قتل‌های مظنونان به جاسوسی دوجانبه توسط سیا بود. پاش با دقت کار پزشکان نازی در داخائو را بررسی کرد تا به سرخ‌های مفیدی در کارآمدترین روش‌های استخراج اطلاعات، از جمله داروهای محرک گفتار، شوک الکتریکی، هیپنوتیزم و جراحی روانی، دست یابد. در طول مدتی که پاش ریاست VPB/۷ را بر عهده داشت، سیا شروع به تزریق پول به پروژه «پرنده آبی» کرد، تلاشی برای تکثیر و گسترش تحقیقات داخائو. اما به جای مسکالین، سیا به LSD روی آورد که توسط شیمیدان سوئیسی آلبرت هافمن توسعه یافته بود.

اولین آزمایش LSD سازمان سیا با نام Bluebird روی دوازده نفر انجام شد که اکثر آنها سیاه‌پوست بودند و همانطور که روانپزشکان سیا که از پزشکان نازی در داخائو تقلید می‌کردند، اشاره کردند، "از نظر روانی خیلی قوی نبودند". به افراد گفته شد که داروی جدیدی به آنها داده می‌شود. طبق یادداشتی از سازمان سیا، پزشکان سیا که به خوبی می‌دانستند آزمایش‌های LSD باعث اسکیزوفرنی شده است، به آنها اطمینان دادند که "هیچ اتفاق جدی یا خطرناکی برای آنها رخ نخواهد داد." پزشکان سیا به این دوازده نفر ۱۵۰ میکروگرم LSD دادند و سپس آنها را تحت بازجویی خصمانه قرار دادند.

پس از این دوره‌های آزمایشی، سازمان سیا و ارتش ایالات متحده آزمایش‌های گسترده‌ای را در زرادخانه شیمیایی اچ‌وود در مرلیند آغاز کردند که از سال ۱۹۴۹ آغاز شد و تا دهه بعد ادامه یافت. بیش از ۷۰۰۰ سرباز آمریکایی ناخواسته هدف این آزمایش پزشکی قرار گرفتند. به این مردان دستور داده می‌شد که با ماسک‌های اکسیژن روی صورتشان، که انواع داروهای توهم‌زا از جمله LSD، مسکالین، BZ (یک توهم‌زا) و SNA (سرنیل، از بستگان PCP که در خیابان به عنوان گرد فرشته شناخته می‌شود) به آنها اسپری شده بود، دوچرخه‌سواری کنند. یکی از اهداف این تحقیق، ایجاد حالت فراموشی کامل بود. این هدف در مورد چندین آزمودنی محقق شد. بیش از هزار نفر از سربازانی که در این آزمایش‌ها ثبت نام کردند، با مشکلات روانی جدی و صرع مواجه شدند: ده‌ها نفر اقدام به خودکشی کردند.

یکی از این افراد، لوید گمبل، مرد سیاه‌پوستی بود که در نیروی هوایی ثبت نام کرده بود. در سال ۱۹۵۷، گمبل برای شرکت در یک برنامه آزمایش مواد مخدر وزارت دفاع/سیا ترغیب شد. به گمبل این باور القا شد که او در حال آزمایش لباس‌های نظامی جدید است. به عنوان انگیزه‌ای برای شرکت در این برنامه، به او مرخصی طولانی، محل زندگی خصوصی و ملاقات‌های زناشویی بیشتر پیشنهاد شد. گمبل به مدت سه هفته، انواع مختلف یونیفرم‌ها را می‌پوشید و درمی‌آورد و هر روز در بحبوحه چنین تلاش‌هایی، به گفته خودش، دو تا سه لیوان مایعی شبیه آب به او داده می‌شد که در واقع LSD بود. گمبل دچار توهمات وحشتناکی شد و سعی کرد خودش را بکشد. او حدود نوزده سال بعد، زمانی که جلسات استماع کلیسا وجود این برنامه را فاش کرد، حقیقت را فهمید. حتی در آن زمان، وزارت دفاع انکار کرد که گمبل در این ماجرا دست داشته است و این لاپوشانی تنها زمانی از بین رفت که یک عکس قدیمی از روابط عمومی وزارت دفاع منتشر شد که با افتخار گمبل و دوازده نفر دیگر را به عنوان دواطلب «برای برنامه‌ای که در بالاترین منافع امنیت ملی بود» نشان می‌داد.

این مطلب از فصلی از کتاب «واپیت اوت: سیا، مواد مخدر و مطبوعات» اقتباس و به‌روزرسانی شده است.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

جفری سنت کلیر، سردبیر مشترک کانترپانچ است. جدیدترین کتاب او «عیش و نوش دزدان: نئولیبرالیسم و نارضایتی‌های آن» (با همکاری الکساندر کابرن) است. با او می‌توان از طریق ایمیل sitka@comcast.net یا توییتر [@JeffreyStClair3](https://twitter.com/JeffreyStClair3) تماس گرفت.

با تقدیم احترام (2026-04-26)

.....